

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد این قاعده العقود تابعة للقصود که در کتب فقهی ما آمده و در عده ای از این کتبی که به اسم قواعد فقهیه الان متعارف است ذکر شده به لحاظ این که در روایات که نیست هیچی، کلمات قدما هم خیلی سابقه ندارد اما تدریجا در فقه ما وارد شده، مخصوصا بعد از قرن دهم و این ها خیلی در کتب فقهی ما ترویج پیدا کرده و طبعا هم بحث هم کردند، یک مقداریش را هم متعرض شدیم از کلمات نراقی و غیره راجع به این که این چیست. عرض کردیم آنی که ما الان در کتب اهل سنت داریم العبرة فی العقود للمقاصد و المعانی لا للالفاظ و المبانی، عنوان این است نه العقود تابعة، و این جا الان عرض کردیم در کتابی که به نام قانون مدنی ترکیه بود زمان عثمانی ها، به نام مجلة الاحکام العدلیة، در این مجله که انصافا هم حقا یقال کتاب خوبی است نسبت به عالم خود، در مقدمه قوانین صد تا تقریبا قاعده آورده که یکیش همین قاعده است، این ماده سوم مقدمه است، ماده سه و خیلی هم لطیف است یعنی عین اصطلاحات همین آخوندی خودمان، مثلا یکی دو ماده اش استصحاب است، لا ضرر و لا ضرار است جز این قواعدی که آورده، مجموعا مجموعه قواعد خوبی است که عرض کردیم مرحوم آقای کاشف الغطا امروز نگاه می کردم جای دیگرش است نوشته بود که این با کتاب ابن نجیم می خورد، عرض کردیم ابن نجیم کتابش الاشباه و النظائر آن هم در قواعد فقهیه است و صحبت شد خدمتتان که اصولا در کتب اهل سنت کلمه قواعد یک مدتی به عنوان الاشباه و النظائر مطرح بود یعنی در مقابل مسائل علم اصول یک علم دیگری که نه فقه بود نه اصول بود، برزخ بینهما، اسم آن شد الاشباه و النظائر و این در میان علمای ما مخصوصا علمای متاخر ما دیگر رسما عنوان یک علم مستقلی را گرفت و مسائلش مستقل شد، اسمش پیش ما القواعد الفقهیة شد در مقابل المسائل الاصولیة و در مقابل المسائل الفقهیة، یعنی در حقیقت سه بخشش کردند: فقه، اصول، قواعد فقه که این کتب متاخر ما الحمدلله عده ای هم نوشتند، آن وقت در میان اهل سنت طبق مذاهبشان اشباه و نظائر دارند، آنی که من از قدیم با آن مانوس بودم الاشباه و النظائر سیوطی است

.....
که شافعی است یعنی قواعد فقهیه را روی مذهب شافعی دارد، ابن نجیم اشباه و نظائر را روی مذهب حنفی است چون تعجب هم می کنم مثل این که آقای کاشف الغطا ملتفت نشدند، نوشتند من بعد از این که نوشتم این کتاب الاشباه و النظائر ابن نجیم را نگاه کردم خیلی از مطالبش آن جاست، سرش هم واضح است این ها چون هر دو حنفی هستند، ایشان از او گرفته، واضح هم هست، من تعجب می کنم که ایشان توجه نکرده، شاید نمی دانستند که اشباه و نظائر مالکی هم داریم، حنبلی هم داریم، چهار مذهب است، لکن تعبیر آن ها روی قواعد فقه به جای اصول اشباه و نظائر است یعنی می خواستند بین اصول و قواعد فقه فرق بگذارند آن جا را تعبیر به اشباه و نظائر کردند.

پرسش: مبهم ۳:۵۵

آیت الله مددی: بله چهار تا دارند، من دیدم، ابن نجیم را هم به نظرم می آید اما خود من خیلی با کتاب شافعی مانوسم یعنی کتاب سیوطی، خیلی مانوس بودیم، ده ها سال است، چهل سال بیشتر.

پرسش: لفظ قواعد فقهیه هم بکار می برند

آیت الله مددی: بله الان قواعد فقهیه هم بکار می برند و لذا آن روز عرض کردم که این ها از خوارج هم هستند، اباضیای عمان یک کتابی در قواعد فقهیه پیش اباضی نوشته، همیشه عرض کردم اباضیا خیلی فرهنگشان ضعیف است، از نظر علمی خیلی عقب مانده اند، معذک این کتابی که ایشان نوشته بیشتر از کتب اهل سنت گرفته، ایشان در فرق بین قاعده فقهی و مسئله اصولی یازده فرق گذاشته که توضیحاتش را سابقا عرض کردم دیگر تکرار نمی کنم، غرض این که این کتاب امتیازش این است که همان قواعد ماست، الان ما در کتب قواعد فقهیه ای که داریم که اخیرا آقایان نوشتند به نام العقود تابعة للقواعد فقهی و مسئله اصولی یازده فرق گذاشته که مرحوم آقای کاشف الغطا، عرض کردم ایشان یک تحریر المجله دارد عده ای از مواد مجله را بررسی کرده و مبنای شیعه را آورده، عرض کردم در این جور مبانی که اصطلاحا به این فقه خلاف می گویند یا فقه مقارن می گویند، عرض کردم الان عرب ها تلفظ می کنند الفقه المقارن، به صیغه فاعل، ما به فارسی فقه تطبیقی می گوئیم لکن صوابش فقه مقارن است، حالا آیا فقه مقارن با

فقه خلاف یکی است یا دو تاست یا اصولاً فقه خلاف چند جور است و هو الصحيح، یک مقدارش در این کتاب کشف الظنون حاجی خلیفه آمده، دیگر خیلی از بحث خارج می شویم جای خودش باشد لکن به طور متعارف وقتی ایشان می خواهد مجله را بررسی بکند و به عنوان یک شیعه رای بدهد یا باید تصریح بکند یعنی استدلال بکند به چیزی که طرف مقابل قبول دارد و ما قبول داریم یا تصریح بکند که نظر ما این است، و تحلیل بکند، چون در فقه خلاف این بحث هست که فقه خلاف را بعضی ها این جور معنا می کنند که متصدی نقل آرا بشویم با مناقشه در آن ها، عرض کردم من این فقه خلاف این یک معنایش، یک معنایش هم فقه خلاف متصدی نقل آرا بشویم، مناقشه نه، خود من در بحث هایم چون چند دفعه عرض کردم آرای اهل سنت را می آورم اما نه در حد مناقشه، فقط برای اطلاع نه این که مناقشه بشود اما این در فقه خلاف اهل سنت هست، هم از قدیمشان حدیثشان که مناقشه می کنند بررسی می کنند که این مطلب این درست است یا آن درست است، این ها جز فقه خلاف است.

مرحوم آقای خدا رحمتش کند آقای کاشف الغطا، خوب بود این کار را ایشان می کردند مثلاً آن روایت را نوشته سنة الصحيحة، این سنت صحیحه در وقتی است که آن ها هم قبول دارند، اگر روایت شیعه باشد نمی تواند نقل بکند، باید بگوید عندنا، روی عن ائمتنا علیهم السلام، بحث باید کاملاً علمی باشد، نباید یک جوری باشد که همین کتاب النص و الاجتهاد مرحوم آقای شرف الدین چندین مورد مثلاً فتوای عمر را نقل می کند و بعد می گوید این مخالف است با فتوای ما که این طور است، خب این را که نمی گویند اجتهاد در مقابل نص! آخر نص و الاجتهاد یعنی آن چیزهایی را می گفته که در مقابل نص اجتهاد کرده، خب این که هر دو اجتهادند، آن را که شما به عنوان مذهب شیعه نقل می کنید با آنی که آن ها نقل می کنند هر دو اجتهادند، این را نص و اجتهاد نمی گویند، علی ای حال یک مقداری آقایان در نوشته هایشان دقت ها بشود.

ایشان می فرماید و لکن مع القصد فالقاعدة الصحيحة هنا هي ما عبر عنها فقهاؤنا بقولهم: العقود تابعة للقصد؛

آن وقت یک شرحی می دهد، بعد می گوید که اگر که لفظ بیع بگوید و مراد اجاره باشد این باطل است

لا أن المدار على القصد وحده، خب همين محل خلاف است، آن اهل سنت می گویند مدار على القصد وحده، ایشان می خواهد بگوید مدار على اللفظ، این اختلاف است، این باید حل بشود. مشکل کار این است، آن می گوید العبرة، حالا ایشان تعبیر به مدار کرده، بعد توضیح هم می دهم.

كما في مادة المتن.

در ماده متن مراد همين ماده سه است

أما المثال الذي ذكره و سماه بيع الوفا

این را ما از همان کتاب رستم باز لبنانی خواندیم همان شرح ماده ای که داده،

بيع الوفا و يسمى عند الإمامية بيع الخيار

بيع الخيار نمی گویند، بيع به شرط الخيار است، اصطلاحا این طور است، حالا شاید نظرشان بيع الخيار است

فهو عند فقهاءنا أجمع بيع حقيقة

این درست است که ما بيع می دانیم آن ها رهن می دانند، همان که می گوید این خانه صد میلیونی را به ده میلیونی می فروشد، حاضر نیست که، ازش می گیرد می گوید اگر سر سال ده میلیون آوردی حق داری معامله را به هم بزنی، حق فسخ می دهد، آن ها چون رهن می دانند می گویند اگر سر سال پول را نتوانست بیاورد خانه را بفروشد ده میلیون را بردارد بقیه را برگرداند، در شیعه چون بيع می دانند می گویند نه دیگر نمی خواهد بفروشد آن خانه ملکش می شود، این ها اثر فقهی دارد، اثر قانونی دارد، این نکته دارد، آن وقت این که شما این طور می گوئید ما این طور می گوئیم این که کافی نیست، طرح دعواست، مگر نظر ایشان فقط طرح مسئله باشد بدون مناقشه،

پرسش: آن ها طبق مبانی خودشان این حرف ها را می زنند ما هم طبق مبانی خودمان می زنیم

آیت الله مددی: ما باید مبانیمان را هم بگوییم، مبانی ما که از جبرئیل، مبانی ما مثلاً این مبانی که الان ایشان گفتند که از روایات که نیامده

پرسش: سنت صحیحه از نظر خود ما

آیت الله مددی: نمی تواند بگوید، باید بگوید و قد ورد من ائمتنا، مثل مرحوم علامه در تذکره و قد رُوی عن الصادق علیه السلام یا عندنا می گوید، باید جدایش کرد.

این البته اهل سنت بیع الوفا می گویند و می گویند رهنٌ حقیقتاً، ماهیتاً و حقیقتاً رهن است و یسمى عند الامامیة بیع بشرط الخيار فهو عند فقهاءنا أجمع بیع حقیقة، ولا یجرى علیه شیء من أحكام الرهن و إلى آخر.

عرض کردیم مرحوم آقای کاشف الغطا در این کتاب، این صفحه ۱۸ جلد ۱ بود. در صفحه ۶۳ دو مرتبه این صد تا ماده را تا ماده صفحه ۶۱ ماده ۱۰۰ هم آورده، باز دو مرتبه برگشته از اول شروع کرده، خیلی موجز، من نمی فهمم، یک توضیحی هم ایشان نداده که چرا دو مرتبه شروع کرده، البته این بار دومش خیلی موجز، یکی دو تا به اصطلاح از قواعد را مفصل آورده، بقیه را دیگر به صورت مختصر، خیلی مختصر ایشان برداشتند آوردند در این، حتی عده ایش هم به صورت لا رهن لا عتق إلا فی، بعضی هایش هم به صورت مثلاً از صفحه ۶۳ تا صفحه ۶۶ چهل و پنج تا از این صد تا ماده را آوردند، اصلاً اسم بردند، نمی فهمم اصلاً چرا اسم برده، مثلاً قاعده لا ضرر علیها یرجع عشر مواد، عرض کردم نه آن ها هر قاعده ای نکته خاص دارد، حالا چون بحث استصحاب و لا ضرر را از همین مجله خواندیم، در بحث های خودش توضیح دادم، مرحوم کاشف الغطا معتقد است که چهار تا پنج تا ماده همه به استصحاب است، این ها را توضیح فنی دادم که آن حواش جمع بود، آن ها استصحاب نیست، این ها نکات خاص خودش را دارد که الان این جا جایش نیست.

به هر حال در صفحه ۶۳ و مرتبه این مطلب را آورده، شرح عبارت داده باز گفته:

و لكن التحقیق عندنا وهو الظاهر من بعض النصوص

این نصوص مرادش همان «یحرم الکلام و يحلل الکلام» است و إلا ما در معاطات نص دیگری نداریم، عرض کردم مرحوم شیخ هم

این روایت را در ذیل بحث معاطات آورده، ما هم هنوز متعرض نشدیم إن شا الله متعرض می شویم

و متون فقهاءنا، این را هم عرض کردیم که بعد از قرن دهم است تقریباً، این نکته ای که ایشان فرمودند نیست

ان العقود يلزم فيها، این یُلزَم یا یلزم فيها استعمال الألفاظ الصريحة الدالة على معانيها بالوضع، شاید اشاره باشد که العقود تابعة

للقصود یعنی العقود يجب أن تكون تابعة، این جا به صورت تکلیف است ظاهرش، البته من عرض کردم که مثل مرحوم آقای خوئی

چون این بحث را دارد که چه جملی در مقام انشاء بکار برده می شود، آقای خوئی در همین محاضرات، تصادفاً این قسمت محاضرات

یعنی اول بحث اصول من هم خدمتشان حاضر بودم، دیگر آخرین دوره ای بود که ایشان فرمودند، آخرین بحث های اصولی ای که

فرمودند که بعد تعطیل کردند، فوت نکردند، تعطیل کردند، غرض ایشان در درس هم گفتند، از ایشان شنیدم غیر از این که چاپ شده

که جمله اسمیه در مقام انشاء بکار نمی رود مثلاً بگوییم زید قائم يجب أن يقوم و عرض کردیم تصدیق این مطلب ایشان مشکل

است، حالا جمل اسمیه که ما در نصوص آمده مختلف است، بعضی هایش ممکن است بگویند از یک معنای حرفی استفاده می شود

مثل المومنون عند شروطهم، این به حسب ترکیب نحوی جمله اسمیه است دیگر، الله على الناس حج البيت، این جمله اسمیه است، شاید

مثلاً بگویند لام و على مفید وجوب است یا مثلاً عند مفید وجوب است، المومنون، لکن عرض کردیم غیر از این هم داریم، العارية

مردودة یعنی يجب رده، این العارية مردودة این جمله اسمیه است و غیر ذلک، این این طور نیست که، جمله اسمیه حتی در عرف حالا

هم مثلاً زید خارج است یعنی بیرون برود، این جمله اسمیه استعمالش در مقام انشاء به ذهن ما اشکال ندارد، این العقود تابعة للقصود

در حقیقت شاید می خواهند این را بگویند که شما هر عقدی را که انجام می دهید لازم است آن قصد را مراعات بکنید، پس این لازم

شد. احتمالاً ایشان تصریح نمی کند متأسفانه مرحوم آقای کاشف الغطاء توضیح نمی دهد، این توضیح بنده بود، حالا نمی خواهم بگویم

مراد ایشان هم هست یا نه، ان العقود يلزم فيها یا یُلزَم فيها استعمال الألفاظ الصريحة الدال على معانيها بالوضع و المطابقة فلا يصح

اصطلاحاً در قدیم مجاز در جایی بود که لفظ در معنای دیگری بکار برده بشود، این را اصطلاحاً مجاز می گفتند مثلاً رایت اسدا که مراد انسان شجاع باشد،

و الکنایة

اصطلاحاً معنای کنایه این بود که لفظی گفته بشود و لازمش مراد باشد نه لفظ در جای دیگر، این را اصطلاحاً اصطلاح خودشان کنایه می گفتند مثلاً زید کثیر الرماد خاکسترش زیاد است این خیلی جواد است و إلا ممکن است در زمان ما اجاق گازش هم گاز باشد که اصلاً خاکستر نداشته باشد اما آن حالت جواد و جود و بخشش و مهمانداریش به جای خود محفوظ است

فلا یصح فیها المجاز و الکنایة فضلاً عن مخالفة الوضع الشخصی أو النوعی، واستعمال البیع فی الإجارة قد لا یكون صحیحاً - لا حقيقة ولا مجازاً - فیکون غلطاً

نه مجاز که می شود گفت، اشکال ندارد مثلاً بعثتک سکنی هذه الدار چه اشکال دارد، این که غلط باشد معلوم نیست.
و یقع العقد المزبور مثلاً باطلاً.

نه از این نکته ای که ایشان گفت، آن از همان نکته ای که عرض کردیم که هر چه مقصود است باید لفظ مناسب با او بکار برد، اگر بکار برده نشود باطل است

حالا بعد ایشان باز بر می گردد:

نعم، لا ریب أن المقصود هی الرکن الأعظم فی العقود،

رکن اعظم هستند

و لكن بقید الألفاظ الخاصة الموضوعة للدلالة علیها، المتحدة بتلك المعانی اتحاداً جلیلاً،

مراد ایشان از جعل یعنی اعتبار، اعتبار اتحاد بین لفظ و معنا یک نوع اتحاد اعتباری است و لذا در کفایه هم دارد که قبح معنا به قبح لفظ هم سرایت می کند، یک نوع مرحوم آقای بجنوردی رحمة الله علیه نظرشان این بود که حقیقت وضع عبارت از جعل است، البته

جعل بکار نبردند، ایشان تعبیر کردند هوهویت اعتباریه لکن مرادشان آن که در منتقی چاپ شده، لکن مرادشان جعل هوهویت اعتباری است، لفظ را عین معنا قرار بدهند، این اصطلاحاً مسلکی است در باب جعل، در باب اعتبار، در باب وضع، در حقیقت وضع، جعل هوهویت اعتباریه بین لفظ و بین معنا و عرض کردیم انصافاً این معنا ثابت نیست

إذ من المعلوم أنّ للفظ أنساً وملازمة مع المعنى الموضوع له المستعمل فيه

ایشان از راه ادبی ظاهراً وارد شدند نه از راه قانونی، لفظ در معنای حقیقیش انس دارد در معنای غیر حقیقیش نفور دارد، تنفر دارد، این برای ادبیات خوب است اما به درد قانون نمی خورد، کار قانونی نیست، کار های قانونی همان راه هایی است که تا حالا عرض کردیم، آن عمده نکته اش راه قانونیش این است که پیغمبر نهی النبی عن الغرر، و عرض کردیم غرر به معنای خطر تفسیر شده، به معنای خدعه تفسیر شده، به معنای جهل تفسیر شده، چند بار عرض کردیم مرحوم نائینی هم فرمودند این مراتب چون طولی اند هر سه مراد باشد، اصولاً انسان جهل دارد، جهل منشا خدعه می شود، خدعه هم منشا خطر می شود، پس خطر به هر سه معناست، این در حقیقت مراد این است که الفاظی به کار برده نشود که بگویند مراد من این بود، آن بگویند مراد من این بود، این انس و ملازمه و نفور و وحشت به درد ادبیات می خورد، این به درد قانون نمی خورد.

پرسش: ظهور نوعی حرف می زنند

آیت الله مددی: باید ظهور نوعی باشد و سابقاً توضیحاتش را عرض کردم

پس این نکته ایشان، خب ایشان ادیب هم هست، مرحوم آقاشیخ محمد حسین شاعر هم هست، انصافاً هم یک کتابی دارد مرحوم آقای آقا میرزا حسین نوری کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، کتاب قشنگی است، یکی از این علمای بغداد یک شعری گفته در نفی امام زمان و اهانت کرده، علمای نجف هم جواب دادند، ایشان این کتاب را نثر نوشتند، در این کتاب ایشان سعی کردند اقوالی بیاورند که از کسانی که از اهل سنت بودند و اعتقاد به امام زمان داشتند، حدود بیست، بیست و خرده ای را ایشان ذکر می کند، بعضی هایش هم تکرار است، عمده شان هم عرفا هستند، آن هایی که ایشان اسم می برد، کتاب تازه هم چاپ شده، مرحوم آقای

کاشف الغطا همین را قصیده آن آقای سنی را جواب می دهد ملخص این کتاب را هم در قصیده می آورد، انصافا هم علمیت قشنگی دارد هم شعر قشنگی دارد، مرحوم آقای کاشف الغطا عریض هم خیلی خوب است لکن این تفسیر ماده قانونی نیست، با ادبیات نباید ماده قانونی معنا بشود

و نفوراً و وحشة من المعنى الغير الموضوع له

این درست است اما این بحث ادبی است

این بحث ادبی خوبی است اما این اصلا بحث قانونی است یعنی نکته اساسی این است که اگر بتک سکنی هذه الدار این خودش هم ابهام دارد به قول ایشان هم نکته اساسیش مسئله غری بودنش است، خوب دقت بکنید!

پرسش: مردم بدانند چه می گویند

آیت الله مددی: عرض کردیم ما کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم که لفظ اصولا چهار رکن دارد: دو تا تفهیم است دو تا تفهم است، من می گویم کتاب خریدم این معنا را اراده کردم و می دانم شما هم این معنا را می فهمید، نکته مهم این است، هم من تفهیم بکنم هم تفهم شما، شما هم که می گوئید من می دانم شما تفهیم این معنا کردید و شما هم می دانید که من این را فهمیدم و من هم می دانم، ببینید لفظ یک نوع ارتباط خاص اجتماعی است که باید این جوری درست بود.

و على كل فالصراحة اللازمة سيما في العقود اللازمة توجب استعمال الألفاظ الدالة على المعاني المقصودة بالوضع والمطابقة لا بالمجاز والكنية فضلا عن الغلط، بعد ایشان می گوید فاللازم أن تكون المادة هكذا: العبرة في العقود للمقاصد والمعاني مع الألفاظ والمباني
این مع الالفاظ، العبرة به این دو تا حالا، حالا ایشان توضیحی هم ندادند که این بحث قانونی چیست.

این راجع به این عبارت، ایشان بعدا بحث معاطات را دارند، در بحث معاطات هم مطلبی فرمودند دیگر حالا می خواهیم چون خیلی چیز نیست دیگر نمی خوانم، اما می خواهم بگویم یک نوع تشویشی که اساسا بوده برقرار است.

عرض کنم ما برای این که روشن بشود، دیگر از عبارات اهل سنت و شیعه یا بزرگان به همین مقدار اکتفا می کنیم، به قول آقایان ببینیم اصلا این مسئله چیست، حقیقت این مسئله چه بوده، دیدم بعضی از اهل سنت تعبیر کردند در این درس هایی که ایشان آوردند العقود تابعة للقصوا، قصوا مونث اقصى است، اقصى یعنی بعید، هم قصوا بکار برده می شود و هم قصوى، در قرآن قصوى است و هم بالغدوة القصوى، یکیش قصوى است و یکیش دنیاست، جابجا نخوانم آیه مبارکه را.

علی ای حال العبرة یعنی العقود تابعة للقصى، این هم تعبیر خاصی است یعنی آن دور، و اگر یاد آقایان هم باشد ما در باب تفسیر اعتبارات قانونی عرض کردیم مثلا طلب دارای یک غایت و یک غرض ادنی است، یک غرض اقصى، یک غایت دنیا و یک غایت قصوى، یک غرض ادنی ایجاد بعث و داعی است، آن غرض اقصى تحقق عمل در خارج است، آن را اصطلاحا قصوى می گویند، اگر گفت آب بیاور یعنی در این شخص داعی ایجاد بکند برای آب آوردن، آن هم برود آب را بیاورد، چون این بحث که اگر گفت آب بیاور چون بحث جبر و اتحاد و طلب و اراده مال همین است، که اگر این را خدا طلب کرده باید انجام بگیرد و إلى آخر بحث هایی که گفتند، اصولی ها آمدند به این صورت در آوردند وقتی گفت نماز بخوان این در حقیقت یک غرض ادنی دارد و لذا بنایشان بر این است که غرض ادنی مطلقا مترتب می شود، تخلف ندارد، آنی که تخلف ندارد غرض ادنی است یعنی ایجاد داعی، اما غرض اقصى تخلف دارد، ممکن است عملا نماز بخواند ممکن است نخواند، آن در غرض اقصى تخلف می شود، پس ببینید ما در باب تکالیف هم غرض ادنی و غرض اقصى، این می خواهد بگوید در باب عقود هم همین طور است، یک ادنی داریم و یک اقصى داریم.

پرسش: مبهم ۲۳:۲۴

آیت الله مددی: خب مونث است دیگر، مثل غایة، فقط در این جا مثل همان علت غایی که آقایان می گویند اول الفکر و آخر العمل، چطور شما کار را که انجام می دهید به خاطر آن غایتی است که مترتب شده، ممکن است شما مثلا چوب این جا بیاورید اما اگر بخواهید برای یک نفر صندلی بسازید یک اندازه می سازید برای دو نفر یک اندازه می سازید، آن غایتش هست، این مباحث چون مباحث اعتباری است به جای علت غایی برداشتند کلمه قصوى را گذاشتند، یعنی به عبارة اخرى این جور تفکر می کردند که من

وقتی گفتیم بعثتک هذا الكتاب یکی چیز ادنی است، حالا یک شیء ادنی است، آن شیء ادنی لفظ است، عقد است، یکی اقصى است، آن اقصى ملک است، خوب دقت کردید؟ پس یکی ادنی است آن که نزدیک است لفظ است، یکی اقصى است آن ملک است، حالا ما برای این که این را روشن تر مطرح بکنیم ببینید ما ابتدائاً یک ملکی بعضی می گویند حقیقی، حالا ملک حقیقی هست یا نه، من اسمش را ملک انتزاعی گذاشتم فرض کنید من تسبیح دستم است، سیطره بر این دارم، این اصل ملکیت در انسان، بعد از ملک انتزاعی ملک اعتباری است، که همین قوانین ملکیت. بعد از آن نقل این ملک به دیگری است، بعد از آن لفظ می آوریم می گوئیم بعثت، ببینید تعبیر اهل سنت چقدر لطیف است، مرحوم آقای کاشف الغطا با دقت ادبیش ملتفت است، آن اهل سنت گفتند العبرة بالعقود، چون کلمه عبرت یا اعتبار از عبور است، عبور یعنی رد شدن، در همان قصه یهود بنی قریظه دارد که فاعتبروا یا اولی الابصار، اهل سنت به این آیه برای قیاس تمسک کردند یعنی شما قصه بنی قریظه را ببینید عبور بکنید به قضایای دیگر. این عبور را اسمش را قیاس گذاشتند، اصلاً قیاس و آیه قیاس روی همین است فاعتبروا، این جا اهل سنت خیلی ظریف بکار بردند، العبرة للمقاصد یعنی شما از لفظ عبور بکنید به مقصد، لا للالفاظ، این الفاظ اول است، اینی که مرحوم آقای کاشف الغطا نوشتند العبرة للمقاصد مع الالفاظ، این درست نشد، چون الفاظ را عبور نکردیم، ایشان با تمام ظرافت های ادبی که ملفت است نکته را ملتفت نشدند، اگر به جای عبره مدار می گذاشتند باز مشکل نبود، المدار فی العقود علی المقاصد و الالفاظ، باز این بهتر بود، اما وقتی کلمه عبرت را بکار بردید آن ها بیخود کلمه عبرت را بکار نبردند، ما کلمه تابعة را بکار بردیم آن ها کلمه عبرت، خیلی لطیف است یعنی خیلی ظریف بکار بردند پس بنابراین یک ملک انتزاعی است یک ملک اعتباری است یک نقل این ملک به دیگری است، یک صیغه است، لفظ است پرسش: ظرافت ایشان هم این است که عبرت را می گوید اصلاً معنایش یک چیز دیگر است، آن معنایی که آن ها کردند نیست آیت الله مددی: نمی شود بگوئیم، عبارتی که آن ها دارند این است که، آن ها العبرة

آیت الله مددی: می دانم، لذا ایشان در اثناش گفت المدار، مدار باشد خوب است اما عبرت انصافا من فکر می کنم ظرافت بکار بردند یعنی می خواهند بگویند شما از لفظ عبور بکنید، إنما الکلام سه تا قبل از لفظ بود، عبور به کدام یکی بکنیم؟ آن چه که در کلمات اصحاب ماست عقود تابعة للقصد به این قصد نقل زدند، آن چه که از کلمات آن ها در می آید به آن مقصد دوم و اول زدند، این را خوب دقت بکنید، این تحلیل را دقت بکنید، می گوید مهم در عقد ببینید چه می خواهد، آن دنبال حصول ملک اعتباری است یا ملک حقیقی، ملک انتزاعی، این تسبیح ملک شما بود، خوب دقت بکنید، من نقل کردم به ملک خودم، بعد لفظ آوردم، این ها می گویند العبرة اعتبار در باب عقد برویم دنبال آن مقصد اساسی که حصول ملک است، لذا اگر در آن مثال دقت بکنید اگر گفت وهبتک هذا الثوب بهذا القلم، ببینید! خب این چه چیزی توش هست؟ نقل فقط توش نیست، بعد از وهبتک هذا الثوب، ثوب ملک شما می شود و قلم ملک من، ببینید ملک، می گوید حالا که ملک پیدا شد ثوب ملک شما شد، قلم ملک من شد این یعنی بیع ولو تعبیر هبه کرد یعنی بیع. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ اینی که در تعابیر مثل قواعد مرحوم آقای بجنوردی آمده که مثلا عقود مقصودش را نگاه می کنیم آن معنای، این بیشتر به سومی می خورد پس غیر از لفظ سه مرحله هست، البته در عده ای از موارد نه در مثل زمین و این ها، در آن ها ملک انتزاعی هم هست، اگر گفت این تسبیح را فروختم خب شما سیطره انتزاعی هم می گیرید دست خودتان، لکن بیشتر مراد ملک اعتباری است پس اولش ملک انتزاعی است، بعد ملک اعتباری است، بعد نقل است، بعد لفظی است که می آید، آن العقود تابعة للقصد می گویند عقدی که شما می کنید تابع آن قصد است، این جا قصد نقل است، پس قصد در این جا نقل شد اما العبرة للمقاصد لا للالفاظ، مقصد چیست؟ مقصد ملک است، می گوید این ملک پیدا شد ولو با لفظ هبه پس این بیع است، همان مثال را خواندیم، مثال از شرح مجله خواندیم، مرحوم آقای کاشف الغطا و دیگران توجه دقیق نکردند که این قاعده نکته اش این است که می گوید شما بیا ببین بعد از این عقد چه بار شد، پس این عقد با آن یکی دیگر که همین اثر دارد یکی است، این خلاصه حرفش است، اگر گفت وهبتک هذا الثوب بهذا القلم این ثوب ملک شد قلم هم ملک شد، مقصد از عقد این شد، پس این بیع می شود، آن ها خیال کردند تابعة للقصد یعنی قصد نقل

پرسش: این بیع معوضه نمی تواند باشد

آیت الله مددی: آهان چرا، اصحاب ما گفتند هبه معوضه است پس این نکته فنی دارد، الفاظ را اصحاب ما آمدند گفتند شما وقتی لفظ هبه را بکار بردید هبه مراد است، هبه یک حقیقت است ما آن را هبه معوضه می دانیم، بیع یک حقیقت است، آن ها می گویند نه شما از لفظ عبور بکن! العبرة للمقاصد یا آن تعبیر العقود تابعة للقصوى، مثل همان غرض اقصى و غرض ادنى.

پرسش: حالا این در هبه نزدیک است اما در نکاح چه؟ بگوید بعت

آیت الله مددی: خب می گوید آن هدف علقه زوجیت است چه فرق می کند؟ اگر قرائن اقامه کرد که گفت به جای انکحتک نفسی گفت بعتک نفسی که با تو باشم بچه هایم مال ما باشد یعنی علقه زوجیت، می گوید چون علقه زوجیت، می گوید العقود تابعة للقصوى، این حرف قشنگی است، این هم بد نیست.

پرسش: باید از الفاظ قصد را بفهمیم نه از عمل

یکی از حضار: مبهم

آیت الله مددی: چون متعه را باطل می دانند

پرسش: باید از الفاظ قصد را بفهمیم نه از عمل

آیت الله مددی: این بحث ماست، این بحث استدلالش است، من اول طرح دعوا بکنم بعد اقامه برهان، چون باید بر مطلب اقامه برهان بشود، چه مطلب آن ها چه مطلب ما باید اقامه بشود، نکته فنیش را که هنوز نگفتم، دارم طرح دعوا می کنم.

العقود تابعة للقصوى خیلی تعبیر زیبایی است، می گوید شما می خواهید ببینید چه عقدی است ببینید آن غرض اقصى چه بوده، چه محقق شد، نقل عین شد پس بیع است ولو به لفظ هبه است پس آن جا هم یک دنیا دارند یک اقصى دارند، دنیایش لفظ است، اقضا یکیش نقل است یکیش ملک است، یکیش همان ملک انتزاعی است.

پرسش: این عبارة اخرى اراده استعمالی و اراده جدی نیست؟

.....
آیت الله مددی: نه این بحث قانونی است.

این روشن شد؟ یک تشبیه زدند در امور تکالیف، این تشبیه در اعتباریات قانونی، در احکام وضعی، در باب عقود پس چطور آن جا

می گویند غرض ادنی و غرض اقصی

پرسش: این ها اصلا عقود را شکلی نمی دانند

آیت الله مددی: طبعاً این طور است و این ها به سمت عقد رضائی حرکت کردند.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين